ZENDEGI - SALAM
ضمیمه روزانه روزنامه خراسان
پنج شنبه • ۲۲ تیر ۱۳۹۶
۱۸ شوال ۱۴۳۸ • ۱۳ جولای ۲۰۱۷
۸۰۵

زندگی سلام

به بهانه سالروز درگذشت استاد علی صفایی حائری،
درباره شخصیت خاص و اندیشه متفاوتش

تفکر در احوال خویشتن و هستی

امروز سالروز درگذشت مردی است که عمر ۴۸ ساله اش را با اخلاص در راه تربیت و پرورش دیگران سپری کرد. کسی که خیلی زود و در ۱۸ سالگی با نوشتن کتاب «مسئولیت و سازندگی»، مسیر خود را روشن دید و سعی کرد هدف خلقت را درک کند و رابطه اش را با خدا و جهان هستی به خوبی ترسیم کند و در مسیر عبودیت و اطاعت پروردگار گام بردارد و البته به دیگران در این راه کمک کند. مجتهدی که خواندن کتاب هایش آدمی را به تعجب وا می دارد که نویسنده آیا غیر از آنکه روحانی است استاد ادبیات، عرفان، تاریخ و... هم هست؟ «علی صفایی حائری» یا «عین - صاد» نام آشنا، هجده سال است که از میان ما رفته است اما حضورش در جمع های فرهنگی و جوانان با برنامه و با انگیزه‌ای که در پی کسب معارف الهی هستند و می خواهند زندگی‌شان را متحول کنند همچنان جاری است. مخاطبان کتاب های استاد صفایی حائری خیلی زود می فهمند که نویسنده حرف های متفاوتی برای گفتن دارد و همین مسئله باعث می شود تا در احوالات خویش و هستی تفکر کنند. این «آدمی را وادار به اندیشه کردن» در همه کتاب‌های استاد موج می زند. پرونده امروز زندگی سلام سعی می کند به بهانه ۲۲ تیر، سالروز درگذشت ایشان، به زوایای مختلفی از زندگی، تفکر و سلوک رفتاری ایشان اشاره کند. مردی که متفاوت بود، متفاوت می اندیشید و دوست داشتنی بود.

تصویرسازی از علی میری

کوتاه درباره استادی بزرگ

علی صفایی حائری (۱۳۷۸ - ۱۳۳۰) اندیشمند فرهیخته، عارف شیدا و نویسنده، در شهر قم به دنیا آمد و دوره کودکی و نوجوانی را در این شهر سپری کرد. پس از آشنایی با ادبیات کودکان در سطح مجلّه های کودک آن روزگار و دستیابی به ادبیات نوجوان در سطحی گسترده تر، در چهارده سالگی به تاریخ ادبیات ایران و ادبیات معاصر جهان روی آورد و با شاهکارهای ادبی در هر دوره آشنا شد. آشنایی با آثار فرانتس کافکا و صادق هدایت و تحلیل های پوچ گرای غربی و آمریکای لاتینی و طرح های اگزیستانسیالیسمی و مارکسیسمی، رهاورد مطالعات گسترده اش در آغاز نوجوانی بود. همزمان، به تحصیل و تلمّذ ادبیات عرب، معارف و فقه اسلامی، نزد پدر فرزانه و دانشمندش همت گمارد. در ۱۶ سالگی، با زنی فداکار و نمونه، پیمان همسری بست و در ۱۹ سالگی، نخستین فرزندش تولّد یافت و با این تولّد - به تعبیر خودش - زندگی آرام و ساده اش، دستخوش بلاها و شورها و لطف هایی شد. در ۱۸ سالگی، نخستین کتابش را با عنوان «مسئولیت و سازندگی» به نگارش درآورد؛ که به واقع، شالوده و ساختار تفکّرش، بر این پایه استوار گشت. در این کتاب، «تربیت و سازندگی» را نخستین نیاز انسان و زیربنای حرکت او برمی شمارد. در عنفوان جوانی به درجه اجتهاد در فقه نایل آمد. او به قرآن و نهج البلاغه، انس داشت و مبانی و روش های تربیت و سازندگی را، در این سرچشمه ها می کاوید. بیش از ۵۰ اثر مکتوبی که از او در زمینه‌های دینی، تربیتی، نقد و شعر بر جای مانده، از گسترد‌گی و عمق مطالعات و تتبّعاتش حکایت می کند (۱). صفایی که روح بی قراری داشت و مدام از عمر کوتاهش و فرصت های از دست رفته نالان بود (۲) سرانجام در سحرگاه روز سه شنبه بیست و دوم تیر ماه ۱۳۷۸ در حالی که طبق عادت همیشگی با تنی چند از دوستان و شاگردان خود عازم زیارت مرقد مطهر حضرت ثامن الائمه (ع) بود، در سانحه تصادف جان به جان آفرین تسلیم کرد (۳).

یادداشت شفاهی حجت الاسلام و المسلمین نظافت درباره سلوک رفتاری استاد علی صفایی حائری

از پاسخ به مقالات روشنفکران تا فوتبال هفتگی

استاد نظافت از نزدیکان استاد صفایی درباره ایشان می گوید: آن چیزی که مرحوم صفایی حائری را از دیگران متمایز می کند مردمداری و مردم دوستی ایشان است. واقعا آدم ها را به خاطر خدا دوست داشتند و رشد انسان ها دغدغه ایشان بود. این دوست داشتن خلق خدا در جلوه های گوناگونی خود را نشان می داد؛ در خانه ایشان به روی همه باز بود. خانه ایشان دو در داشت. یک در برای ورود خانواده و اندرونی بود و یک در برای ورود مهمانان بود. هرکسی که جایی نداشت و می خواست پناه بیاورد می توانست آنجا بماند و سفره ایشان پهن بود. گاهی وارد خانه ایشان می شدی می دیدی یک کیسه برنج بزرگ در اتاق است و چند هفته بعد تمام شده است.دلسوز بود. اگر جوانی می دید که مشکل ازدواج دارد وساطت می کرد. دیگران را تشویق می کرد که به او کمک کنند و مشاوره‌های فکری فراوانی می داد. چه درباره مسائل زندگی و چه درباره شبهات. سعه صدر داشت یعنی تکفیر نمی کرد. اگر کسی شبهه‌ای داشت نسبت به دین، با روی باز برخورد می کرد. در تشخیص اینکه این اشکالی که فرد وارد می کند آیا واقعاً اشکال است یا عامل روانی دارد هنرمند بود. اگر ناشی از دلخوری‌ها بود سعی می کرد آن عوامل را برطرف کند، بعد خود به خود شبهات مرتفع می شد.

ایشان برای دیگران قرض می کرد. می گفت اگر من برای قرضم زندان بروم زندگی ام از هم نمی‌پاشد ولی اگر این جوان قرض کند و نتواند بدهد و زندان برود زندگی اش از هم می پاشد. معتقد بود که باید همه ظرفیت هایش را در راه خدا و در راه ابدیت و کسب رضایت خدا و قرب خدا خرج کند و یکی از ظرفیت هایش را آبروی خود می‌دانست.

تاکید ویژه ای بر امر تربیت و رشد همه جانبه داشت و دوای درد مشکلات جامعه را تربیت انسان ها می دانست. برای تک تک آدم ها ارزش قائل بود. بنده خودم شاهد بودم که ایشان برای دیدن کسی به شهرستانی رفت و ساعت ها نشست به تنهایی شبهات فکری و اعتقادی او را جواب داد و دفاع اعتقادی و عقلانی از انقلاب کرد. می‌دانست که آن یک نفر استاد دانشگاه است و می‌تواند مفید باشد. اهل تربیت عملی و میدانی بود. روحیه شناس و مجتهد در امر تربیت بود و سبک جدیدی را در این امر بنیان گذاری کرد.

تنها خود را وامدار مکتب اهل بیت علیهم السلام می‌دانست و برای تک تک نگاه ها و رفتارها و حتی عنوان‌هایی که انتخاب می کرد، استناد ارائه می داد. انس عجیبی با نماز شب و تلاوت قرآن و زیارت داشت. شبی در کنار ضریح مطهر امام رضا ع دیدم که قرآن تلاوت می کرد و به پهنای صورت اشک می ریخت، در همان حال جوانی آمد و سوالی نابجا پرسید، آن حال خوش را رها کرد و با بزرگواری پاسخ او را داد.

با طیف های گوناگون مرتبط بود؛ با هنرمندان، ورزشکاران، بازاریان، طلبه ها و ... به‌روز بود و آخرین مقالات روشنفکران را می دید و به سرعت جواب می نوشت. اهل هنر و مطالعات ادبی و هنری بود. اهل دیدن فیلم‌های سینمایی بود. پنج‌شنبه‌ها به صورت مرتب فوتبال می‌رفت. به مطالعه آثار دیگران توصیه می کرد و در همان حال روش نقد را یاد می داد. هیچ وقت خودش را در چشم دیگران بزرگ نمی کرد.

گاهی رفتارهایی داشت که در جمع علما متداول نبود مثل ارتباط با تیپ های غیر مذهبی. وقتی به او اعتراض می کردند پاسخش این بود: اگر با اینها رفت و آمد نکنم، مثل این می‌ماند که یک پزشک درب مطبش را به روی بیماران ببندد.

همیشه برخورد نرمی نداشت که البته خیلی کم پیش می‌آمد و گاهی تشخیص می‌داد که باید برای درمان فرد تشری بزند و توبیخش کند و عمدتاً جواب می داد.

بر عبودیت و بندگی خدا تاکید می کرد و چیزی که برایش مهم بود انجام وظیفه بود. یک وقت گفته بود که اگر بدانم امام زمان عجل ا... تعالی فرجه الشریف در کوچه کناری هست و همان حال جوانی از من سوال داشته باشد من به دیدن ایشان نمی‌روم! چون اگر بروم و ایشان بپرسند چرا وظیفه‌ات را انجام ندادی من چه جوابی بدهم؟

انقلابی بود ولی هیاهو نمی کرد. معتقد بود کسانی که به دلایلی از انقلاب می‌بُرند برای اینکه جذب گروه‌های باطل نشوند بایستی جذبشان کرد. معمولا کسانی که در مورد انقلاب دلخوری و شبهه داشتند بدهکارشان می کرد. می گفت خب حالا تو چه کار کرده ای؟ می گفت: تضعیف خیانت است؛ توجیه حماقت است؛ تکمیل رسالت ماست. وظیفه ما این است کاستی را برطرف بکنیم. با وجود بی مهری های فراوان برخی انقلابیون افراطی که بعضا از قطار انقلاب پیاده شدند، هیچ وقت از حمایت منطقی و عقلانی از انقلاب کوتاهی نکرد؛ پدر شهید بود و بعد از رحلت امام در جواب این سوال که از چه کسی تقلید کنیم، مقام معظم رهبری را توصیه می کرد.

ایشان بسیار بی تکلف و ساده زیست بود و خانه ای بسیار قدیمی داشت. می گفت ما در این دنیا مستأجریم! این حدیث را مکرر می خواند که از امام رضا علیه السلام سوال شد زندگی چه کسی از همه نیکوتر است؟ امام فرمود: «کسی که زندگی دیگران در زندگی او حسن پیدا کند.» اولین بار که ایشان را دیدم، وارد حیاط شدم، دیدم کسی مشغول ظرف شستن است و با ما مهربانی کرد و به داخل منزل راهنمایی کرد، رفیقم گفت آن فرد را نشناختی؟ او همان استاد صفایی بود! به اعتقاد من، نیاز امروز جامعه ما روحانیتی با این سلوک رفتاری است. روحانیتی که علاوه بر برخورداری از علم و تقوا، بی تکلف و بی منت برای جوانان آغوش بگشاید و دلسوز مردم باشد.

ویژگی های استاد صفایی در کلام حجت الاسلام رنجبر

راز تاثیرگذاری «عین. صاد»

حجت الاسلام رنجبر در مراسمی که چند سال قبل برای درگذشت مرحوم صفایی برگزار شد ابعاد جالبی از شخصیت این استاد بزرگ را معرفی کرد که بخشی از این سخنرانی را می خوانیم:

سرّ تاثیرگذاری استاد صفایی این بود که حقیقتاً خودش را به دست خدا داده بود. انسان وقتی خودش را دست خدا داد صاحب اثر می شود و وقتی از خدا فاصله گرفت بی اثر می شود. اگر انسان با خدا معامله کند صفا پیدا می کند و می تواند صفایی بدهد. پیامبر (ص) تعبیری دارند در مورد امیرالمومنین علی علیه السلام: ای علی تو از دنیا چیزی برنداشتی و دنیا هم چیزی از تو برنداشت.... مرحوم صفایی نیز همین گونه بود چیزی را به سمت خود نمی کشید. وقتی چیزی برنداشتی بی تعلق می شوی و هرچه کمتر تعلق داشتی راحت سیر و حرکت می کنی؛ مثل قاصدک. روزی به در خانه ایشان رفتم گفتم چیز تازه ای راجع به امام زمان عجل ا... تعالی فرجه الشریف ننوشتید؟ گفت چرا. رفت سریع نوشته تازه خودش را که با قلم خودش نوشته بود و برای چاپ هم آماده شده بود آورد و داد به من. نگفت برو کپی کن اصلش را بیاور، نگفت برو کپی اش را بیاور و نگفت بیاور! به همین راحتی.... با خودش حساب کتاب نکرد که این چاپ می شود و اثری به تالیفات ما افزوده می شود. اصلاً تعلق نداشت به نام، به نشان. در کتاب «مشهور آسمان» می خواندم: به بچه‌ها می گفت: «بروید حرف های من را چاپ بکنید به نام خودتان». هر کس هم تعلق نداشت؛ خدا به او می دهد. خدا به نام حساسیت دارد. آقای صفایی با خودش هضم کرده بود که اگر این جزوه را به این بچه طلبه بدهم خودم حرکت می کنم و خودم رشد می کنم. نام که برای من رشد نمی آورد. ما خودمان رشد نمی کنیم خانه و ماشینمان رشد می کند. اولین باری که آقای صفایی را دیدم قرآن می خواند و گریه می کرد. به من که طلبه جوانی بودم می گفت تو باید در این سن و سال، پوست و گوشت و خونت با قرآن عجین باشد. در واقع می خواست بگوید که من این راه را رفته‌ام. مداد دو ویژگی دارد؛ تا صاحبی نداشته باشد که با آن بنویسد اثر گذار نیست و دیگر اینکه باید آن را تراشید تا روان بنویسد. مرحوم صفایی این ویژگی ها را داشت. خودش را دست خدا سپرده بود. اجازه داد تا تراش بخورد. یکی از بحث هایی که در آثار آقای صفایی چشم نواز و دلنشین است بحث بلا و ابتلاست. زیرا خودش چشیده و آثار و برکاتش را دیده است لذا هرجا به کمتر بهانه‌ای به این موضوع اشاره می کند؛ اوجش همان کتاب «صراط» است که مفصل به این موضوع می پردازد.

چگونه کتاب های استاد را مطالعه کنیم؟

در زمینه سیر مطالعاتی کتاب های استاد صفایی حائری، افراد را با توجه به هدفی که از مطالعه دارند، می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:

دسته اول: افرادی که می‌خواهند به جریان فکری دست پیدا کنند و این مسیر را به تدریج طی کنند. این گروه می‌توانند کتاب های زیر را به ترتیب بخوانند: ۱- «رشد» ۲- «نامه محمد» (نامه اول از کتاب «نامه‌های بلوغ») ۳- تفسیر سوره توحید ۴- «حرکت» ۵- «صراط».

دسته دوم: کسانی که قصد آشنایی با ساختار اندیشه استاد را دارند. برای این افراد، چهار کتاب زیر به ترتیب پیشنهاد می‌شود: ۱- «رشد» ۲- «مسئولیت و سازندگی» ۳- «صراط» ۴- «روش نقد».

دسته سوم: افرادی که قصد مطالعه موضوعی دارند. این گروه می‌توانند بر اساس تفکیک موضوع، به شرح زیر به کتاب‌ها مراجعه کنند:

۱- تربیت اسلامی: کتاب‌های «تربیت کودک»، «مسئولیت و سازندگی» و «انسان در دوفصل». ۲- کلام: کتاب‌های «روش نقد»، «از وحدت تا جدایی»، «نقدی بر هرمنوتیک» و «از معرفت دینی تا حکومت دینی». ۳- تفسیر: کتاب «تطهیر با جاری قرآن» ۴- روش تفسیر و برداشت از قرآن: کتاب «روش برداشت از قرآن» و مقدمه کتاب «تطهیر با جاری قرآن» (جزء سی‌ام). ۵- معاد: کتاب «حیات برتر». ۶- رسالت و امامت: کتاب های «غدیر» و «تو می آیی». ۷- اخلاق اسلامی: نامه دوم از کتاب «نامه‌های بلوغ»، شرح دعای مکارم الاخلاق از کتاب «نظام اخلاقی اسلام»، کتاب‌های «بشنو از نی»، «بهار رویش»، «فوز سالک» و «اخبات». ۸- اجتماعی و سیاسی: «درس‌هایی از انقلاب» در سه جلد تحت عنوان‌های «انتظار»، «تقیه» و «قیام»، تفسیر سوره کوثر که در آن از موقعیت‌ها و موضع گیری‌ها گفت وگو می‌شود و همچنین تفسیر سوره بقره که بسیاری از مسائل فکری و اجتماعی و سیاسی همراه با نقد اندیشه‌های روشنفکران دهه‌های ۷۰ و ۸۰ را در خود دارد (۱).

دسته چهارم: کتاب هایی که برای همه گروه ها فارغ از هدفی که دارند می تواند مناسب باشد. کتاب‌های «مشهور آسمان» و «آیه‌های سبز» جزو این دسته‌اند.

در این پرونده از منابع زیر استفاده شد؛
۱- سایت استاد صفایی حائری.
۲- «نگاهی به عین صاد و نقش تربیتی او؛ عشق از درون تو می جوشد»، مجله رشد مشاور مدرسه، دوره دوم، شماره ۴، تابستان ۸۶، صص ۲۸ - ۳۲.
۳- سایت راسخون.

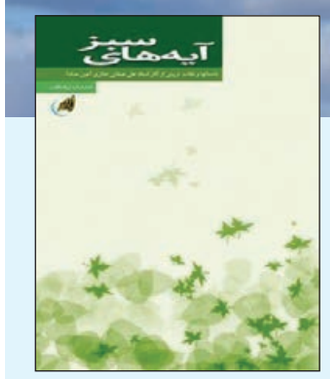

درس‌های بزرگ از اتفاق‌های ساده

کتاب های «آیه های سبز» و «مشهور آسمان» شامل داستان های تربیتی است از لابه لای سخنان و نوشته های استاد صفایی حائری. در این دو کتاب ما با وجوه مختلف زندگی و اندیشه ایشان آشنا می شویم و می فهمیم استاد چگونه از مسائل ساده زندگی، به نکاتی جالب و بدیع، پی می برد. چند نمونه از این داستان های تربیتی را که برگرفته از کتاب «آیه های سبز» است با هم می خوانیم:

■ چرا جرقه‌های زندگی تحولی در ما ایجاد نمی کند

یک روز با صدای استارت ماشینی از خواب بیدار شدم. استارت مداوم بود و جرقه ها زیاد و مایع قابل احتراق؛ اما با این وضع، حرکتی نبود و پیشرفتی نبود. من به یاد جرقه هایی افتادم که در زندگی خودم مدام سر می کشیدند و به یاد استعدادهایی افتادم که قابل سوختن بودند. به یاد رکود و توقعی افتادم که با این همه جرقه و استعداد گریبانگیرم بوده است. در این فکر رفتم که ببینم نقص از کجاست که شنیدم راننده می گوید: « باید هلش داد هوا ورداشته است.» و همین جواب من بود هنگامی که هواها وجود مرا در بر می گیرند و دلم را هوا بر می دارد دیگر جرقه ها برایم کاری نمی کنند و اگر می خواهم به راه بیفتم باید هل بدهند و ضربه ام بزنند و راهم بیندازند تا آن همه استعداد را کد نماند.

■ سر انگشت تدبیر

چندی پیش لوله های آب منزل ما پوسیده بود و از آب استخری ساخته بود. با چند نفر از دوستان می خواستیم یک تکه راه را که با سیمان محکم شده بود بشکافیم. کلنگی آوردند در ضربه اول دسته اش شکست. در فاصله ای که برای دسته کردن لازم بود، دوستانم که قوی و نیرومند هم بودند مدت ها با تیشه ای سبک، با چوب، با دست به سیمان ها ور می رفتند، اما سیمان ها به روی خود نمی آوردند و تکان نمی خوردند و حتی تیشه را شکستند... تا این که کلنگ با دسته اش آمد و با چند ضربه، کار یک ساعت آن ها انجام شد. من از این صحنه به این فکر افتادم که هنگام ضربه زدن ها باید وسیله، وزنه ای باشد و مهم تر همراه دسته ای و مهم تر برجای مناسب و سر بزنگاهی و آن هم با دست کارگر آگاهی، وگرنه ضربه ها وقت را می کشند و کلنگ ها شست پایت را می برند و سرت را می شکنند... این است که روحیه های مغرور را باید ضربه زد؛ اما این ضربه باید از کسی باشد که وزنه ای باشد و دسته ای و بینشی که سر بزنگاه را بشناسد.

■ در جلوه ها مانده ایم

ساده دلی را دیدم که به قرآن و به خدا اعتراض داشت، می گفت: «مگر خدا نمی گوید از خود تعریف نکنید؟ پس چرا هرجای قرآن را که باز می کنیم او از خودش می گوید و از خودش دم می زند؟» گفتم: «ما از بس خودمان را پیچیده ایم و به بت ها و حجاب ها چشم دوخته ایم او می خواهد خودش را نشان بدهد که من هستم و جلوه کرده ام و تو هستی که در جلوه ها مانده ای و آن ها را بت ساخته ای و در آن ها محدود شده ای؟! این شیرهای آب، اگر منبع ها نبودند آبی به تو نمی دادند و جز غرغر و باد گلو چیزی نداشتند و این اوست که منبع ها را سرشار کرده است: «ان من شیء الا عندنا خزائنه».

■ تکلیف به اندازه وسعت ماست نه مکنت ما!

آنچه ما را گول می زند این نکته است که ما به حجم عمل نگاه می کنیم.

حجم عمل ما را گول می زند و مغرور می کند و به غرور و سپس به رکود می رسیم و از پای می افتیم. عمل را باید جدا از حجم و مقدارش، باتوانایی خودت بسنجی، نه به دارایی ات، تکلیف به اندازه وسعت ماست نه به قدر مکنت ما.

■ سرنخ اصلی

مادامی که سوالی در ذهن ما طرح نشده باشد نه از مطالعه بهره می گیریم و نه از تفکرات دیگران؛ چون کسی که اشتهایی ندارد غذا را خوب جذب نخواهد کرد. پس از این مرحله، مرحله تنظیم سوال ها و پیدا کردن سرنخ هاست. آن روزها... در نزدیکی زمستان مادرم لباس های ما را آماده می کرد، آن ها را می شکافت و دوباره می بافت. برای شکافتن لباس، ما مدت ها سر هر نخی را می کشیدیم، اما به جایی نمی رسیدیم تا این که سرنخ اصلی پیدا می شد... در این لحظه با باز شدن هر گره، گره های دیگر هم باز می شد. من از آن روزها این تجربه را به یادگار دارم که اگر سوال ها درست مطرح شوند و از سرنخ اصلی شروع شوند با حل هر سوال و باز شدن هر مشکل، گره ها و سوال های دیگر هم باز می شوند.

■ بت خانه دل من

من آن روزها وقتی که پای منبرها می نشستم می شنیدم که می گفتند در کعبه سیصد و چند بت گذاشته بودند تعجب می کردم که در یک اتاق و این قدر بت؟! ولی بعدها دیدم که در دل کوچک من بت های بزرگ نفس، خلق و دنیا و شیطان با تعداد زیادی بت های کوچک، در قلب من غوغایی راه انداخته اند و شب و روزم را پر کرده اند.

■ من کمبود محبت دارم

جوانکی را دیدم که به سبک فلان مجله می گفت: من کمبود محبت دارم، کسی را می خواهم که به من محبت کند، کسی مرا درک نمی کند و ... خندیدم، در حالی که درونم توفانی بود. آرام گفتم: برادر تو هنوز ظرفیت خودت را درک نکرده ای وگرنه محتاج درک دیگران نبودی! و گفتم: کسی که با این همه محبت از خدا، کمبود محبت دارد، کسی که محبت خدا او را پر نکرده، دیگر محبت چه کسی او را سرشار می کند؟ بیچاره تو که دریای محبت را احساس نکرده ای، با قطره های به منت آلوده این زن و فرزند و پدر و مادر چه می کنی؟

■ چگونه می بخشیم؟

ما امروز ابن الدنیا هستیم، ولی می توانیم ابوتراب شویم. آن چه داریم اگر به کار نگیریم و از آن کام نستانیم، از دست می رود و حسرتش بر دل می ماند. این است که به سادگی می توانی همین را بدهی و کام بگیری. وقتی غذای زیادی داری و نمی توانی نگاه بداری، سخاوت می کنی و حاتم می شوی. برادرم انگشتری داشت، آن را از او طلب کردم و نداد، که خودم چوب نیستم و برای دست شویی بیرون رفت. وقتی که آمد می خندید که به دست شویی دادم. می خندید که اگر ندهی برای همیشه نخواهی داشت، پس خودت بده که با این دهش چیزی به دست آورده باشی.